

متاع بی خریدار

حید تجریشی

www.ketab.ir



انتشارات سمر

تهران - ۱۳۹۵

سرشناسه:	تجربشی حمید - ۱۳۳۰
عنوان و نام پدیدآور:	متاع بی خریدار / حمید تجربشی؛ ویراستار: کامران هوشمند مظفری
مشخصات نشر:	تهران سمر، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری:	۱۸۸ ص
شابک:	۹۷۸-۹۶۴-۶۵۰۸-۲۲-۴
وضعیت فهرست نویسی:	فیا
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۱۴
موضوع:	Persian Poetry--20 century
رده بندی کنگره:	۱۳۹۵ م ۴۶ ج / PIR۷۹۹۴
رده بندی دیویی:	۸۱۶۲
شماره ثبت کتابشناسی ملی:	۴۳۴۷۹۰۶

متاع بی خریدار

حمید تجربشی

ناشر: انتشارات سمر

نوبت چاپ: چاپ اول - ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰ نسخه

قیمت: ۲۴۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۵۰۸-۲۲-۴



انتشارات سمر
تهران - ۱۳۹۵

تهران، خیابان استاد مله‌ری، ابتدای خیابان ترکمنستان

شماره ۱۰۲/۸، کد پست: ۱۵۶۶۸۵۶۱۱۳

تلفن: ۴۳۵۲۱۶ / فکس: ۴۳۵۲۱۷

پست الکترونیک: samargraphix@gmail.com

متاع بی خرد

حمید تجریشی

طراح جلد: مهتا هوشمند مظفری

ویراستار: کامران هوشمند مظفری

حروف نگاری و صفحه آرایی: انتشارات سمر

چاپ نخست: ۱۳۹۵/شمارگان: ۱۰۰ جلد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۵۰۸-۲۲-۴

فهرست اشعار

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۲۱	رباعیات
۳۱	غزلیات
۱	قصیده
۷۹	مثنوی
۱۵۷	تضمین‌ها
۱۶۵	اشعار نو

مقدمه

به عنوان یک اصطلاح ادبی، شاعری کسی است که شعر (یعنی کلام موزون، مخیل و قافیه‌دار) می‌سراید. اما در لغت واژگان شعر و شاعر، شعور و مشاعر و غیره از یک خانواده‌اند و جملگی آنها در معنا با مفاهیم آگاهی، دانایی و ادراک و معنای رابطه دارند.

پس اگر برای تعریف شاعر هر دو معنای ادبی و آگاهی را در نظر بگیریم آنگاه باید بگوییم که: "شاعر فردی است که شعر می‌سراید و در عین حال به معنای آگاهی می‌سراید عالم و عامل است".

حال ممکن است کسی از ما بپرسد: "یعنی چه؟ مگر می‌شود کسی جهان سخنان زیبا، پر معنا، عمیق و دقیق بگوید، اما به معنای سخن خود واقف و آگاه نباشد؟"

می‌گوییم: "بله! شگفتی کار در همین موضوع بفرنج نهفته است. برای توضیح بیشتر و تفهیم دقیق‌تر منظور خود مثالی می‌زنیم. حافظ بیتی دارد که در آن می‌فرماید:



بعد از این نور به آفاق دهیم از دل خویش

که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد

اگر به جای حافظ یک فرد عامی (نه عارف حقیقی)، این بیت را سروده بود، ما با توجه به احوال و افعال و اقوال او و زندگی اجتماعی اش، می توانستیم دریابیم که چنین سخنی ولو از این امر برآمده باشد، نمی تواند حقیقتاً زبان حال او، و حاکی از سرّ ضمیرش باشد. زیرا کسی که از منبع آگاهی و خرد - تعالی اش نور معرفت به آفاق هستی می افشاند، و تا آستانه خورشید حقیقت عروج می کند، باید انسانی به تمام معنا فوق العاده و عظیم الشان باشد. فی المثل کسی چون خود حافظ، باهوش، درویش، یا سبایی یا عطار و غیره. نه یک فرد معمولی و کم دانش و خطاکار. باز ممکن است هر آن سائل پرسد: "چطور ممکن است کسی بدون فهم و آگاهی لازمه درک این مفاهیم قادر به سرودن چنین شری باشد؟ لابد درک و فهم آن معانی را داشته که بر زبان آورده".

می گوئیم: از قضا بسیاری از اشخاصی که به مواد و اطلاعات انبوه، طی مدّتی مدید با نوعی تقلید و تمرین و ممارست و تکرار در کاربرد واژگان و استفاده از صنایع شعری (اعم از صنایع لفظی و معنوی) و علم به عروض و قافیه کم کم خشنوع می گردند. «طبع شعر» می پیدا می کنند و بدین ترتیب حتی ممکن است اشعاری بسیار عالی و زیبا هم بسازند. در حالی که آن اشعار با هستی معنوی و زندگی ظاهری و مادی ایشان هیچ تجانس و انسجام ندارد. فی المثل خود بنده از هیجده سالگی تاکنون مدام سرگرم تتبع و تحقیق در کتب ساعران بوده ام. ضمن از بر نمودن اشعاری زیاد با سر سوزنی قریحه و ذوق خداداد کم کم طبع شعری حاصل نموده و شعرهایی سروده ام، که امروزه هرگاه در معنای آن اشعار تأمل می کنم متوجّه می شوم هنگام سرودن برخی از آنها به کینه معنائشان واقف نبوده و به معنای مورد لحاظ در سرودن آنها «شاعر» نبوده ام. یعنی ناخودآگاه مضامین زیبا و لطیفی را که اساساً با دنیای ذهنی و زندگی واقعی ام تجانس و تلازمی نداشته اند بر زبان آورده ام و طوطی وار (یعنی تسنجیده) مضامینی را در



قالب شعر آورده‌ام. چنین سروده‌های طوطی‌وار و به اصطلاح دروغ‌های شاعرانه در اشعار بسیاری از شاعران (حتی شاعران نامی) هم یافت می‌شوند، گرچه خودشان گمان می‌کنند که آن سروده‌ها حقیقتاً حرف دل ایشان است و از کنه ضمیر و وجدان آنها نازل شده‌اند.

اگر در حوصله این وجیزه می‌گنجید و موجب ملال نمی‌شد نمونه‌هایی از آن سروده‌های طوطی‌وار را از آثار برخی از شعرای قدیم و جدید می‌آوردم و با دلایلی قابل قبول، نسنجیده ردن آنها را اثبات می‌کردم.

ممکن است باز همان سائل بگوید: «بسیار خوب. فرض کنیم که چنین چیزی ممکن باشد. چه شکالی دارد که افرادی مطلع و صاحب قریحه به نحوی نسنجیده مجموعه زیادی از مضامین بی‌معنی را به صورت شعر پسرایند و در گنجینه ادبیات جامعه به یادگار بگذارند؟ آن اشعار اگر زبان جاری ایشان نباشند، ممکن است زبان حال کسان دیگری باشند و آنها به مصداق «جانا سخن از زبانی ما می‌گویند» برای بیان احوال خود از آن اشعار استفاده کنند.» می‌گویم: «خطر اجازه دادن به چنین نسنجیده‌گویی و دروغ‌پردازی‌های شاعرانه این است که در جامعه بیان لاف‌های گزاف و ادعای بزرگ (اما پوچ) را به عرف و عادت‌های همگانی تبدیل می‌کنند و تزویر و نفاق (یعنی قیل بدون فعل) چون سنتی مذموم در آن جامعه پدید می‌آید.»

بی دلیل نبوده که برخی از بزرگان عالم شعر خودشان به روشی گویا شاعران ادعان نموده‌اند. مثلاً نظامی بزرگ در نصیحت به فرزند خود می‌گوید:

در شعر میبچ و در فن او

چون اکذب اوست احسن او

چنان که ملاحظه می‌گردد نظامی به ما می‌گوید، شعر هر چه دروغ‌تر باشد زیباتر است. ممکن است باز همان سائل بگوید: «حتی با توجه به این امر چه اشکالی دارد که چنین



دروغگویان خوش قریحه و شیرین سخن در جامعه وجود داشته باشند و با ساختن جواهرات زیبایی از شعر موجب ظرافت طبع و لطافت در اندیشه مردم گردند؟ آحاد کثیر مردم در تمام جوامع همواره انواع دروغ‌های پست و زشت و حتی فاجعه‌انگیز را می‌گویند و نمی‌توان مانع آنها شد. پس ممنوع کردن کار برای «بهترین دروغگویان» هیچ دردی را دوا نمی‌کند و زبانی بزرگ (بسی مرسوم کردن مردم از زیبایی هنری) را در پی دارد.

در اینجا باید به نکته‌ای راجع به ویژگی ذاتی هنر شعر اشاره کنیم و آن نکته این است که در میان انواع سخن، شعر (اعم از منظوم یا منثور) چون جوهری آغشته به سحر و جادو دارد به شدت روی حالات حساس، شنونده اثر می‌گذارد و او را شیفته سرائنده، تابع و مرید و مقلد او می‌سازد. آنگاه شاعر در معنای است زبون خواهش‌های نفسانی خویش (باشد) می‌تواند از آن شیفتگی و ارادت و تسلیم استفاده کند و به انحراف گوناگون موجب فریب خوردگی و رواج خیانت در روابط اجتماعی گردد. علت اصلی برای مخالفت با شعر را باید در این نکته جست.

افلاطون حکیم نخستین متفکری است که در آثار گوناگون خود (به ویژه در کتاب جمهوریت که طرح مدینه فاضله اوست) به این مطلب پرداخته و توضیح مبسوط ماجرای مخالفت کردن با شاعران (و حتی اخراج ایشان از مدینه فاضله) را شرح داده است.

جان سخن افلاطون در این موضوع این است که سخن خواه نیک و نیکوخواه بد و زشت باشد، به هر حال بر شنونده اثر می‌گذارد. پس انسانی که می‌خواهد در جامعه سالم زندگی کند به حکم عقل باید مراقب زبان خود باشد و هیچ مطلب زیان‌آور و ناصواب را بر زبان نیاورد. این نظر افلاطون مورد تأیید و تأکید تمام انبیاء و اولیاء و عرفا و حکماء و به کار تمام خردمندان در تاریخ تمدن اسلامی نیز بوده است. تا آنجا که به حکم صریح برخی از انواع سخن (فی المثل دروغ، تهمت، غیبت و غیره) را ممنوع و حرام خوانده‌اند. البته گفتار کذب و ناصواب در سخن گفتن معمولی و محاوره روزمره از آنجا که تأثیر سحرانگیز و افسون‌گر شعر را (که ناشی از زیبایی الفاظ و تشبیهات و تمثیلات و بدیع و قافیه و وزن است) ندارد، هر چند روی



شنونده اثر بگذارد، اما آن تأثیر کوتاه و موقت است و زود تمام می‌شود. در حالی که همان سخن ناصواب وقتی به صورت شعر بیان گردد، اثری دیرپا و گاه جاودانه بر نفوس بشری می‌گذارد که به سختی می‌شود آنها را از ضمیر بنی آدم زدود.

حتی زشت‌ترین و بی‌معناترین مضامین هم وقتی در قالب شعر بیان گردند تأثیرشان بسیار ماندگارتر از هنگامی است که در سخن گفتن معمولی و روزمره دارند، تا چه رسد به دروغ‌ها و ادعای بزرگ و پوچ (اما ظاهراً زیبا و دل‌فریب) که گاه شنونده را برای همیشه مفتون خویش و مرید و مقادیر شاعر می‌سازد و با این گمان که شاعر واقعاً به چنان صفات و خصلت‌ها و ادعاهای که در شعرش آورده است اراسته است مطیع و ارادتمند او می‌شود.

افلاطون در جمهوری، خویش (کتاب سوم) به موضوع تربیت روح کودکان و نوجوانان در مدینه فاضله می‌پردازد و سخن گفتگو با هم صحبت خویش (گلاوکن) مدار و محور اصلی بحث را بر تأثیر سخن بر نفس مردم قرار می‌دهد. آنگاه ضمن بر شمردن رذایل اخلاقی چون دروغ، ترس، تهمت، شتم، تران، رشو، خواری و حتی گریه و خنده بیش از حد، از شاعران می‌خواهد که اشعاری متضمن ترویج این رذایل را (حتی آنگاه که بسیار زیبا و هنرمندانه سروده شوند) ترک گویند. و الا جایی در مدینه فاضله او نخواهند داشت. بالعکس نیز با تکیه بر فضایل انسانی چون شجاعت غیرت، سخاوت، خیریت‌داری و ایمان از شاعران می‌خواهد که چنین فضایی را در نظر مردم بیاریند و شکوهمند جلوه دهند.

بدیهی است شاعری که بخواهد به چنین دستورالعمل عمل کند و امید در سرودن اشعار توجه نماید باید نسبت به مضامین و مفاهیمی که در شعر خود بدان می‌پرداخت آگاهی کامل داشته باشد و هیچ سخن نسنجیده و طوطی‌واری بر زبان و قلمش نرود. این همان منطقی است که ما از آغاز این مقدمه بدان توجه داشته‌ایم.

قرآن کریم نیز در سوره شعرا به نحوی

بسیار موجز و دقیق چنین مضامینی پیرامون موضوع شعر و کار شاعران دارد که ما با نقل

*- برای ملاحظه آراء افلاطون راجع به شعر و شاعری رجوع کنید به جمهوری (کتاب سوم) - رساله آپولوژی بندهای ۲۲-۳۲ رساله ایون بندهای ۵۳۳ و ۵۳۴- رساله قوانین بندهای ۷۰۰-۷۱۹- ۸۰۱-۸۱۱ از مجموعه آثار افلاطون ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی، سال ۱۳۵۷.



معنای آنها (از قرآن به ترجمه بهاءالدین خرم شاهی) به نکاتی منوط به مقایسه آنها با آراء افلاطون خواهیم پرداخت.

- ۱- آیا شما را آگاه کنم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند. (آیه ۲۲۱)
 - ۲- آنه بر هر بهمت زن گناهکاری فرود می آیند. (آیه ۲۲۲)
 - ۳- خوش خرا می دهند و بیشترین آنها دروغگو هستند. (آیه ۲۲۳)
 - ۴- و شاء آن را سر بران روی می کنند. (آیه ۲۲۴)
 - ۵- آیا نمی ندی که ایشان در هر وادی سرگشته اند. (آیه ۲۲۵)
 - ۶- و ایشان چیزهای را می برند که خود انجام نمی دهند. (آیه ۲۲۶)
 - ۷- مگر کسانی که ایمان آورده اند و تارهای شایسته کرده اند و خداوند را بسیار یاد می کنند، و پس از آن که ستم دیده اند انتقامشان را گرفته اند و کسانی که ستم کرده اند به زودی بدانند که به چه بازگشت گاهی راه خواهند یافت. (آیه ۲۲۷)
- ملاحظه می گردد که قرآن کریم در شش آیه از آیات ابتدا می پردازد به اصلی ترین معایب و ایرادهای کسانی که تسخیر شده شیاطین اند. لاجرم هر چه بگویند گفته های خودشان نیست و یک دسته از آنها نیز شاعران اند.

بارزترین ویژگی شاعران عبارتست از سرگستگی در مر وادی یعنی زندگی تقلیدی در نظر و عمل، بدون خودآگاهی راجع به کار خود) به اضافه دروغگویی، تهافت زنی، نقل سخنانی که نه اعتقادی به آنها دارند و نه عامل به آنها هستند. به اضافه این حیثیت که با آن شیوه ناپسند در قول و فعل، گمراهان (یعنی بازهم سرگشتگان وادی نظر و عمل با بدگسای تقلیدی ناخودآگاه) را به پیروی از خویش وای دارند.

سپس در آیه هفتم با ذکر یک «الّا» یعنی حرف استثناء گروهی از انسان ها (اعم از شاعر و غیر شاعر) را از اتهامات مذکور تبرئه نموده و به ایشان اجازه پرداختن به سخنگویی و سرودن شعر را می دهد. توصیفات این استثناءها را نیز چنین شرح می دهد که اولاً اهل کارهای



شایسته‌اند، یعنی مسخر شیاطین بدکاره نیستند، ثانیاً خدا را بسیار یاد می‌کنند و لاجرم ذکر مدام پروردگار موجب خودآگاهی ایشان از ثواب کار نیک و عقوبت کار زشت می‌گردد و ثالثاً چنانچه مورد تعدی و ستمی قرار گیرند آن را بی جواب نمی‌گذارند و تن به پستی و ذلت نمی‌دهند. مجموعه توصیفات مذکور در آیه هفتم (آن هم به نحوی کاملاً موجز و مجمل) نظر ما یک انسان خود آگاه را مجسم می‌کند که نه اندیشه‌های ناصواب را به دل راه می‌دهد، و نه رقول و فعل به تقلید از دیگران سخن و کار ناسنجیده‌ای را مرتکب می‌شود.

ملاحظه می‌کنید که قرآن کریم (به لفظ اندک و معنی بسیار) در نهایت اختصار و ایجاز آراء افلاطون را برد تأیید قرار می‌دهد.

در واقع هم قرآن و هم افلاطون دو نوع انسان را مورد خطاب قرار می‌دهند: نوع اول انسانان دنیادوست، بیهوده‌گو، و فریب خورده اهریمن که به طور کلی از خودآگاهی بی‌بهره است. نوع دوم انسان مسؤول، متعهد، جدی، و عالم به نتایج قول و فعل خویش که صاحب خودآگاهی و هوشیاری خردمندانه است. هم قرآن و هم افلاطون دسته اول را مجاز به سرودن اشعار نمی‌دانند. افلاطون ایشان را از مدینه فاضله خود می‌راند، و قرآن ایشان را از زمره مؤمنان به خود و امت اسلام نمی‌شمارد. دسته دوم نیز هم جواز ماندن در مدینه فاضله افلاطون و سرودن اشعار را می‌یابد، و هم قرآن به ایشان اجازه می‌دهد که در جامعه بشری به سرودن شعر بپردازند.

همان پیامبری که آیات مربوط به تکذیب شاعران دروغ‌گو از زبان او به مردم ابلاغ می‌شود، شاعری چون "حسان ابن ثابت" را بارها مورد تحسین قرار می‌دهد و با عنوان «صله» ردای خویش را بر او می‌پوشاند.

همچنین در میان اصحاب مؤمن و فداکارش کسانی چون حمزه و ابی‌طالب (عموهایش) و عمر و ابوبکر و... به سرودن اشعار اشتغال دارند و حتی دیوان شعری منسوب به حضرت علی (ع) وجود دارد. از سایر اولیاء تشیع نیز در کتب روایات ما اشعاری نقل گشته، مثلاً از امام سجّاد.



حکیم عطار نیشابوری، عارف بزرگ ما در کتاب مصیبت نامه خویش ضمن تأکید بر آیات قرآن که شعراء را دروغگو و ریاکار منافق می‌داند، برای دفاع از شاعران راستین با استناد به همین شاعری اصحاب پیامبر به ستایش شعر به عنوان «احسن الاشياء» یعنی زیباترین چیزها می‌پردازد.

در حقیقت احسن الاشیاست شعر
منبری بنهاد و حسّان را ز قدر:
تا ادا می‌کرد شعر آن جایگاه
گاه از وی قطعه‌ای درخواستی
تا که را بنهاد منبر مصطفی
هست جبریل امین با تو به هم
خواند ایشسان را امیران کلام
صدق قول عرب قول لبید
چون سخن‌های دگر دارد شمار
زانت دشمن دار و نیکو دار دوست
سحر هجاء علی مرتضی است
هست منقرض ازین و از حسن
و از امامان دگر در بار هست
قیمتش هر روز هر سال است بود
کاو به یوئی الحکمه راهی نداشت
شعر حکمت به که در وی بیج نیست

ت هم موزون و هم زیباست شعر
مصطفی کاو بود دل جان را ز قدر
بر سر زبانتادش پگاه
گه ثن گفتش که آراستی
بنگريد ای منکران بی وفا
گفت حسّان را به ساز کرم
خواجۀ دنیا و دین شمع کرام
شعر را جاوید چون نبود مرید
مصطفی گفته است شعر نامدار
زشت او زشت و نکوی او نکوست
از ابوبکر و عمر هم شعر خواست
نظم حسّانی و اشعار حسن
شافعی را شعر هم بسیار هست
شعر اگر حکمت بود طاعت بود
شعر بر حکمت پناهی یافته است
شعر مدح و هزل گفتن هیچ نیست

همچنین بهاءالدین ولد، فرزند مولانا در کتاب «ابتدائنامه» اساساً شعر را به دو نوع تقسیم نموده: اول شعر عاشقان، دوم شعر شاعران، بعد توصیفات هر دو نوع را به دقت ذکر نموده تا



اهل معنی دریابند که چه نوع شعر بوده است آنکه خدا و رسول منع فرموده‌اند، و چه نوع شعر است که عارفان و عاشقان حقیقت به تبعیت از همان خدا و رسول می‌سرایند.

« شعر اولیاء همه تفسیر است و اسرار قرآن، زیرا که ایشان از خود نیست گشته‌اند و به حق قائم‌اند، حرکت و سکون ایشان از حق است... و آلت محض‌اند در دست قدرت حق. به خلاف شعر شعرا که از فکر و خیالات خود گفته‌اند، و زباله‌های دروغ تراشیده‌اند و عرضشان از انظار فضیلت و خودنمایی بوده و الخ»

شعر شاعر بود یقین تف سیر
شعر عاشق ز حیرت و مستی است
وان ز وسواس دیو می‌زاید
شعر این را ز راستی است فروغ
تا به نرخ نکوش بفروشد
چون سوی شعر و قافیه پوید
در بیان و زبان و در دم او
دیده‌های درون هر اعمی
هم چه جانس پذیر و گیر برش
از من نفس دیو مست بدند
زانه رسد از نفاق و زرق و ریا
که پرست از نفاق و حرص عظیم
شعراء یتیم‌ها الف باون
نیستشان بوز سر درویشان*

شعر شاعر بود همه تفسیر
شاعر نتیجه هستی است
زان، کزین، بی حق همی آید
رونق شعران به ز دروغ
هر دم آن در مبالغه باشد
این ز بسیار اندکتر گوید
گر چه خود می‌نگنجد آنیم او
لیک از آن دم همی شود بینا
آن چنان شعر کاین بود اثرش
لیک آنها که خودپرست بدند
شعر ایشان نبود بهر خدا
از برای چنین نفوس لثیم
گفت در هجوشان حق بی چون
خود نمائی است پیشه ایشان

البته همان سائل مورد نظر می‌تواند اینجا به ذکر ایرادی بر سخن ما بپردازد مبنی بر این

*- ابتدا نامه به تصحیح محمدعلی مؤجد - علیرضا حیدری،
انتشارات خوارزمی چاپ اول صفحه ۶۵-۶۴ سال.



که "آیات قرآن در مذمت کار شاعرانی است از دوران جاهلیت عرب، یعنی کسانی چون "عبدالله بن زبیری"، "هبیره بن ابی"، "وهب مخزومی"، "مسامع بن عبد مناف"، و "ابوعز" جمعی از قبیلۀ قریش، و "امیه بن ابی الصلت" از قبیلۀ ثقیف که در تکذیب رسالت پیامبر (ص) و تهمت زدن به ایشان می کوشیدند و با اشعار خود جاهلان بدوی بادیه نشین را به پیروی از خویش وادار به نشر انجیل و معجویات خود می نمودند و سبب گمراهی ایشان می گشتند."

می‌گوییم: اگر چه این مطلب صحیح است و غالب مفسران قرآن نیز با رجوع به شأن نزول آیات فوقه، رایج به همان وقایع تاریخی نوشته‌اند، اما نباید فراموش کرد که کلام خداوند جنبه نام و حسی دارد و مربوط به تمام مردم در تمام اعصار است و الا چنانچه آن آیات فقط نظر به وقایع صدر اسلام داشته باشند، باید پس از گذشت زمان، مورد استفاده خود را از دست بدهند و جزء منسرخات قرآن حسی شوند. در صورتی که هیچ مفسری آنها را از منسوخات قرآن ندانسته است. از طرفی، انتخاب نام شعراء برای این سوره خود نشانه اهمیت این موضوع است. زیرا در قرآن انتخاب نامی خاص برای یک سوره معنایش این است که آن سوره علاوه بر مضامین و مطالب کثیر خود به طور خاص بر به موضوعی دارد که به عنوان نام سوره انتخاب شده و الا نام دیگری برای آن انتخاب می شد و آت آخر (که مربوط به شعراء هستند) در زمره مطالب کم اهمیت قرار می گرفتند.

خلاصه و چکیده تمام مطالب ما چنین می شود که چه بطرف اول و چه در آیات قرآن، شاعری کاری نیست که هر انسان عامی و افسون شده شیطان حس و فانی و معنای صحیح و صواب اشتغال به آن را عهده دار شود. اساساً خود این موضوع که دستگاز ما، ای چنین شخصی نام شاعر را انتخاب کرده‌اند خود حاوی حقیقتی عالی است.

نیاکان ما می توانستند به جای کلمه شاعر مثلاً بگویند سراینده، یا چکامه نویس، یا ناظم و غیره، اما همین که به سرایندهگان کلام موزون، مخیل و قافیه دار گفته‌اند شاعر، معنایش آن است که سراینده دقیقاً به معنای آنچه سروده واقف و «شاعر» است.

البته بنده خوب می دانم که در زمانه ما (که نه فقط در عرصه شعر و شاعری، بلکه در تمام



عرصه‌ها) بیان سخن نسنجیده و لاف‌های دروغ و ادعاهای واهی عیب نیست و قبحی ندارد، با نقل این مطالب دارم خودم را به داشتن افکار ارتجاعی و جنون متهم می‌سازم. ولی چاره چیست؟ این مطالب گفته‌های شخص بنده نیستند بلکه منتج از آراء امام الفلاسفه (افلاطون) و آیات کلام الله مجید هستند و در جهان اسلام نیز هیچ خردمندی آنها را تکذیب نکرده است. بی تردید بنده نیز دوست داشتم که هیچ یک از آن مطالب نه در آثار افلاطون، و نه در آیات خدای تعالی مطرح نشده بودند. می‌دانید چرا؟ برای آنکه خودم در تمام عمر مرتکب سرودن اشعار ستهام و طبعاً شنیدن چنین حقایقی برابیم سخت و سنگین است.

بگذارم و این سدمه را تمام کنم. با ذکر این مطلب که از مجموع سروده‌هایم بخشی را سال‌ها پیش سوزاندم، آنچه را که دلم نیامد بسوزانم در سال ۱۳۷۹ تحت عنوان «حدیث آرزومندی» با نیزه‌ها به چوبه‌ها رساندم که در میان آنها نسنجیده‌گویی و لاف‌های دروغ هم بود. بنا بر اعتقاد کامل من صحیح است، چون و چراي آیات قرآن، در کمال اخلاص از خداوند می‌خواهم چنانچه خطای نسنجیده‌گویی‌هایم موجب سرگشتگی و تأثیر سوء در زندگی کسی شده است آنها را بر من بیخشند. هر چند بسیاری دانم که اصلاً کسی آنها را خوانده باشد، چون به تجربه فهمیده‌ام اینجا حتی کتاب‌خوان‌هایش نیز هیچ کتابی را به طور جدی نمی‌خوانند. مگر آنها که یا جایزه‌ای گرفته باشند، یا در زمینه‌های سرگشتگی راه انداخته باشند. تازه همان‌ها را نیز نمی‌خوانند، بلکه فقط می‌خرند و به قول خودشان «دروغی می‌کنند تا در محافل میان دوستان و آشنایان نشان بدهند از دنیای کتاب و اندیشه دور نیستند».

و اما دفتر دوم همین مجموعه است که در دست دارید. در این مجموعه چون مربوط به دوره آگاهی‌ام از مسؤولیت انسان در قبال گفته‌هایش بوده‌اند، اندک بار کمتر از اشعار دفتر اول نسنجیده‌گویی و دروغ‌های شاعرانه دارند. چه می‌شود کرد؟ از شما هم بگفته‌اند «ترک عادت موجب مرض است!» به همین جهت نتوانسته‌ام عادت به سرودن اشعار را ترک نمایم. باری، این شعرها که اکثراً مربوط به دوران پس از چهل سالگی هستند، به خاطر غم و رنج ناشی از احساس سرگشتگی میان راه و بی‌راه، و اسارت در بند خطا و اشتباه غالباً لحنی حاکی



از نیایش با خدا یافته‌اند و مناجات‌های بیچاره‌ای با خدای خود هستند. برخی نیز شکوائیه‌های جان دردمندم از زمانه ناسازگار و زندگی در فضای نکبت و ادبار و گله از یار و اغیار هستند. بیش از بیست سال از عمرم اکثر اوقات شب و روز من در خلوت بیغول‌های مطلقاً ویران واقع در کنج میدان امام حسین گذشته که آنجا، هم کارگاه سه تار سازی‌ام (برای رفع نیاز به نان)، هم غار عزلت و انزوایم (برای شناخت انسان و جهان) و هم (گور امیدها و آرزوهای نهایی من) بوده‌اند. سال‌هایی که در آنها به غیر از برخی ارتباط‌های ضروری با نزدیکان و دوستان همدل و هم‌بان - که نبوده‌اند بیشتر از تعداد انگشتان - فقط خواندم و نوشتم و پس از مدتی از فریبی ام‌ای برای چاپ و انتشار یا آنها را سوزاندم، یا به صورت دست‌نویس در آن ویرانه انباشتم. بین کمالاچه خدای منان به مصداق «اللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» و یا «يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْسَبُ» (که به خواسته خودشان از ذکر نامشان معذورم) در سایه کرامت و سخاوت در صحنه «رنو» (که به خواسته خودشان از ذکر نامشان معذورم) به زندگی‌ام رونق بخشید و امکان چاپ را فراهم ساخت. به گفته آبر کامو فرصت زندگی کوتاه و تلف کردن عمر گناهی بزرگ است.

با عطف نظر به این سخن وقتی می‌بینم که بیشتر اوقات عمر را صرف هیچ و پوچ کرده و زندگی را به عبث گذرانده‌ام؛ از اینکه احساس می‌کنم به قول حافظ «عمر بگذشت به بی‌حاصلی و بوالهوسی» و به ویژه وقتی بیت دیگری از او یاد می‌آورم که خطاب به من و امثال من می‌فرماید:

تا در ره پیری به چه آئین روی ای دل

باری به غلط صرف شد ایام شباب

احساس بغض و گریه گلویم را می‌فشارد و دردی جانکاه وجود را می‌فرساید. هر آن فرشته مرگ را می‌بینم که از پشت حصار وقایع، در گذر لحظه‌های بی‌وقفه روانِ عمر به دنبال می‌آید و با هر نفس فاصله‌اش با من کمتر می‌شود.